

نقش خلفای عباسی در انتقال پزشکان خاندان بختیشوع به بغداد

معصومه قره‌داغی*^۱، غلامرضا دوست‌زاده^۲

تاریخ دریافت: 97/2/12

تاریخ پذیرش: 97/9/19

تاریخ انتشار: 97/12/20

مقاله‌ی مروری

چکیده

گندی‌شاپور از بزرگترین مراکز پزشکی اواخر ساسانیان و اوایل دوره‌ی اسلامی بود که طبای آن به بغداد فراخوانده شدند. این پزشکان که اغلب، در گندی‌شاپور تدریس می‌کردند، در زمان انتقال به بغداد، حوزه‌ی درسی خود را هم به آن شهر منتقل کردند و از این راه به پایتخت حکومت اسلامی جدید، نوعی مرکزیت علمی بخشیدند. از جمله پزشکان این مرکز علمی، خاندان بختیشوع‌اند که در این تحقیق، نقش این آن‌ها در علم طب بررسی شده است. این پژوهش نشان می‌دهد که دانشگاه جندی‌شاپور میزبان بسیاری از علما و دانشمندان یونانی و هندی و نستوری بوده که در این مرکز کار می‌کرده‌اند و ریاست دانشکده‌ی طب بر عهده‌ی خاندان بختیشوع بوده است. تمایل خلفای عباسی به رونق بخشیدن به شهر بغداد و تبدیل کردن آن به مرکز علوم و فنون و شهری همانند شهرهای ساسانی و همچنین، موفقیت‌های آن‌ها در این زمینه، از جمله عواملی بود که باعث دعوت دانشمندان از جندی‌شاپور و پشتیبانی از آن‌ها شد. احضار جورجیس بن بختیشوع مقدمه‌ای برای انتقال فعالیت‌های علمی از جندی‌شاپور به بغداد و تأثیر فرهنگ ایرانی بر اسلامی بود که زمینه‌ی افول ستاره‌ی حیات علمی این مرکز را فراهم کرد. عواملی متعدد چون: نیاز علمی و توجه و حمایت خلفا از دانشمندان و تبدیل شهر بغداد به مرکز علوم عقلی و در کنار آن، بیماری خلفا و اطمینان‌نداشتن به پزشکان دربار، سبب دعوت کردن خلفای عباسی از پزشکان خاندان بختیشوع به بغداد بوده است. در این پژوهش، تلاش می‌شود تا اقدامات پزشکان خاندان بختیشوع در دستگاه خلافت عباسی تجزیه و تحلیل شود.

واژگان کلیدی: بغداد، پزشکان خاندان بختیشوع، جندی‌شاپور، خلفای عباسی

1. عضو هیأت علمی گروه تاریخ، دانشگاه آزاد اسلامی واحد شبستر، شبستر، ایران.

2. دانشجوی دکتری تخصصی تاریخ ایران بعد از اسلام، دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران.

* نویسنده‌ی طرف مکاتبه: تبریز، فلکه‌ی تختی، مصدق، کوی بنفشه، کوچه‌ی میخک شرقی، پلاک ۶۱، تلفن: ۰۹۳۰۰۳۳۲۶۱۶

Email: garadagi_m@yahoo.com

مقدمه

با احضار اطباء دانشگاه جندی شاپور به دستگاه خلافت عباسی، بین این دو، رابطه‌ای مستحکم به وجود آمد. گفته می‌شود مقام پزشکان گندی شاپوری در دستگاه خلافت به گونه‌ای بود که بزرگان خاندان آل عباس، بی‌مشورت با آن‌ها، چیزی نمی‌خوردند. دوران بنی عباس، از دوره‌های درخشان ترجمه‌ی کتب از زبان‌های یونانی و هندی و پهلوی است که توسط پزشکان و استادان چیره‌دست از جمله خاندان بختیشوع صورت گرفته است. این اطبا به زبان‌های یونانی، سریانی، عربی و پهلوی مسلط بوده و کتاب‌هایی بسیار در علم پزشکی ترجمه کرده‌اند. خلفا هزینه و مستمری شایان توجهی به این پزشکان می‌پرداختند و وزرا و صاحب‌منصبان قدرتمند هم پزشکان را حمایت می‌کردند. نخستین بیمارستان را جبرئیل بن بختیشوع، به دستور هارون الرشید، در بغداد تأسیس کرد. پزشکان و کارکنان بیمارستان، در مقایسه با پزشکان شهرهای موجود در ایران و دیگر سرزمین‌های اسلامی، از دارایی و حقوقی چشمگیر برخوردار بودند. از عوامل احضار اطباء دانشگاه جندی شاپور به بغداد، می‌توان به نیاز علمی و پزشکی خلفا و بزرگان بغداد و نبود پزشکان حاذق در این شهر اشاره کرد. بی‌اعتمادی خلفای عباسی به پزشکان بغداد (احتمالاً از نظر امنیتی که حکومتشان ضد اموی بود)، عاملی دیگر بود که باعث دعوت از پزشکان جندی شاپور شد. از دیگر دلایل رفتن پزشکان جندی شاپور به بغداد می‌توان به افراط خلفای عباسی در عیش و نوش و ابتلای آن‌ها به بیماری‌های گوناگون و ناتوانی پزشکان بغداد از معالجه‌ی آن‌ها و حمایت وافر برخی از خلفای عباسی، چون هارون الرشید و مأمون از ترجمه‌ی علوم یونانی به عربی اشاره کرد. دانشمندان و پزشکان، زمینه‌های فعالیت را در بغداد گسترده‌تر از جندی شاپور دیدند؛ حتی در برخی منابع، از انتقال کتاب‌های این مرکز به بغداد اشاراتی شده است.

حوزه‌ی علمی بغداد، نه تنها از جندی شاپور، بلکه از شهرهایی دیگر چون: سلوکیه و تیسفون هم تغذیه می‌شد که دانشمندانی متعدد رهسپار آن شده بودند و حوزه‌های درسی بزرگی را تشکیل داده بودند. این دانشمندان و پزشکان، در تمدن اسلامی و طب روزگار خود، مقامی ارجمند و والا یافتند؛ البته خاندان بختیشوع تنها نمایندگان طب نبوده و مقام برجسته‌ای که مورخان به این خاندان داده‌اند، شاید، بیشتر، از موقعیت اجتماعی آنان و برخی تمایلات شعوبی‌گری‌شان نشئت گرفته باشد تا سهمشان در پیشبرد علم. از زمان مهاجرت خاندان بختیشوع به بغداد، ستاره‌ی حیات علمی جندی شاپور رو به افول گذاشت.

جندی شاپور

خوزستان سرزمینی گسترده بین بصره و فارس است که در ادوار مختلف تاریخی، به نام‌هایی گوناگون خوانده شده است. واژه‌ی «سامن سوز»^۱ یا «ناظراه»^۲، قدیمی‌ترین نام این ناحیه بوده است. شهر جندی شاپور، در زمان ساسانیان، کرسی خوزستان بود. این شهر سابقه‌ای بسیار کهن دارد؛ تاجایی که بنای آن را به دوره‌ی آریایی‌ها هم رسانده‌اند. نام آن «جنتاشپیرتا»، یعنی باغ زیبا بوده است. در برخی از منابع، نام این شهر «گندی شاپور» نوشته شده است (۱-۳).

نام سریانی این شهر «بیت لاپاط»^۳ بوده که در تلمود هم به صورت «بی لپت»^۴ آمده است (۴). بعضی نیز، شخصی به نام «بیل» را سرپرست بنای جندی شاپور دانسته‌اند که مردم به این دلیل، شهر را «بیل آباد» می‌نامیده‌اند (۴). سرپرستی بیمارستان گندی شاپور، مقر ولایت مطرانی منظوری «بیت حوزایه»^۵ که زمانی اقامتگاه شاهان ساسانی بود جورحیس برعهده داشت

1. Samen Suz
2. Nazahera
3. Beit Lapat
4. Bilept
5. Beit Huzaya

(۵).

قریه این شهر را به همراه جندا و شاپور می‌سازند. بدین جهت، آن را جندی شاپور نامیدند (۱۴): البته این دیدگاه افسانه‌آمیز است. نام جندی‌شاپور باعث شده که بعضی آن را اردوگاه شاپور بنامند؛ زیرا در زبان پهلوی، «گند» به معنی سپاه و در زبان عربی به صورت «جند» درآمده که معنی آن مشابه همان معنی در زبان فارسی است (۴).

بعد از تأسیس این شهر، عده‌ای زیاد، از مناطق مختلف کشور به آنجا کوچ کردند و اسرای یونانی و رومی هم، در این شهر مستقر شدند. شاپور دوم، این شهر را اقامتگاه سلطنتی کرد. چنین به نظر می‌رسد که دانشگاه جندی‌شاپور، هم‌زمان با شهر جندی‌شاپور، تأسیس نشده باشد. این دانشگاه، به معنی واقعی، در قرن پنجم یا ششم میلادی، بنیان نهاده شده است (۴ و ۱۰). این مرکز، به تدریج، رشد و نضج گرفته است. سریانیان، در بین‌النهرین، نزدیک به پنج مدرسه داشتند که علوم را به سریانی و یونانی تعلیم می‌دادند و مشهورترین آن‌ها مدرسه‌ی «الرها»^۳ بود. در سال ۴۸۹م، به دلیل بسته شدن مدرسه‌ی الرها، عده‌ای از دانشمندان به ایران پناهنده شدند، مدارس و مکاتبی در ایران تأسیس کردند و علاوه بر ترویج علوم، به تبلیغ مذهب نسطوری پرداختند و کلیسایی هم در جندی‌شاپور بنا کردند (۱۵). مدرسه‌ی پزشکی و بیمارستانی که خسرو اول ساسانی بنیاد نهاد، شهرت بسزایی یافت، سریانیان هم در ایجاد بیمارستان جندی‌شاپور تأثیر بسیار داشتند. خسرو، استادانی از یونان برای کارکردن در مدرسه و بیمارستان دعوت کرد. آموزش‌های یونانی در این شهر به زبان آرامی انجام می‌گرفت. سریانیان در پیشبرد دانش پزشکی، سهمی بزرگ ایفا کردند و از نخستین افرادی بودند که خلفا را در نشر دانش پزشکی در سرزمین‌هایشان، از طریق پزشکان دانش‌آموخته و مترجمان برجسته در علوم، یاری کردند (۲). در زمان انوشیروان، طبیب‌های نستوری، مقام و جایگاهی بس شامخ در دربار ایران یافتند و در مؤسسات علمی استخدام

این شهر، پس از رفتن تدریجی پزشکان، رو به ویرانی نهاد و آثارش محو شد. یاقوت حموی که در قرن هفتم قمری، از این شهر دیدن کرده است، می‌نویسد: «من بارها از آن گذشتم. نشانه و اثری از آن بر جای نمانده، جز اندکی از ویرانه‌های آن؛ جندی‌شاپور شهری پرنعمت بوده و درختان خرما و کشتزارهای بسیار داشته است» (۶).

گفته می‌شود در سال ۲۴۱م، با حمله‌ی والریانوس^۱ به ایران و تصرف کپدوکیه^۲، سپاهیان ایرانی توانستند انطاکیه را تصرف و والریانوس و عده‌ای زیاد از مردم شهر، از جمله مهندسان، هنرمندان، پزشکان و پیشه‌وران را به صورت اسیر، به سوی ایران رهسپار کنند. آن‌ها این اسیران را برای بنای شهر جندی‌شاپور و همچنین، سد شادروان، بر روی رود دجل، زیر شوشتر، به کار گماشتند (۷ و ۸). با این حرکت، فرهنگ‌های شرقی و غربی در دانشگاه جندی‌شاپور با هم آمیخته و بعدها، تحت عنوان «جهانبینی شرق اسلامی» گسترش یافت (۹). اندکی بعد، شهری جدید که کاملاً شبیه به انطاکیه بود، بنا شد و «جندی‌شاپور» یا «گندی‌شاپور» نام گرفت که معرب از Vahi – Andiok – Sapuhu یا «به از انطاکیه شاپور» بود. این شهر از قدیمی‌ترین شهرهای مسیحی‌نشین ایران بود که فعالیت مسیحیان و به‌ویژه نسطوریان، در آن افزایش یافت (۱۰-۱۲). اطبای دانشگاه جندی‌شاپور، غیر از طبابت و ریاست بیمارستان، کتب مهم پزشکی را از زبان یونانی و سریانی به عربی ترجمه کردند (۱۳). جمال‌الدین قفطی، مؤلف تاریخ الحکماء، درباره‌ی علت نام‌گذاری این شهر می‌نویسد چون این شهر مُلکِ مردی به نام جندا بوده و شاپور، این محل را برای بنای شهر انتخاب نمود، دستور داد به صاحبش پول و مال دادند؛ اما مالک ده قبول نکرد و گفت شخصاً آن را می‌سازد. شاپور نیز، پذیرفت. مردم

1. Valerianus
2. Cappadoce

3. Allruha

بعد از حمله‌ی مسلمانان به ایران، دانشگاه و بیمارستان مزبور، خدماتی زیاد به اعراب کرد و نقشی عمده در نهضت علمی اعراب ایفا کرد. بعد از تأسیس مدرسه و بیمارستانی در بغداد در دوره‌ی خلفای عباسی و انتقال پزشکان جندی‌شاپور به بغداد، به این شهر بی‌توجهی شد، استادان آن به بغداد روی آوردند و از تعداد دانشجویانش، به‌تدریج، کاسته شد (۲۲).

دعوت از جورجیس بن بختیشوع به بغداد

در بیمارستان جندی‌شاپور، بسیاری از طبیبان، مشغول خدمت بودند که مهم‌ترین آن‌ها خاندان بختیشوع یا آل بختیشوع بود. آن‌ها که از عیسویان نسطوری ایران محسوب می‌شدند، ریاست بیمارستان را بر عهده داشتند. بنا به نقل محمدی ملایری، از استادان صاحب‌نظر در این زمینه، این خاندان نزدیک به ۲۵۰ سال سلسله‌ای از پزشکان جندی‌شاپور را به ایران و اسلام تحویل دادند. از این خاندان، جورجیس، پزشک منصور؛ بختیشوع دوم، پزشک هارون‌الرشید؛ بختیشوع سوم، پزشک مأمون و جبرائیل دوم، پزشک مخصوص عضدالدوله، بودند (۲۳).

«بختیشوع»، یعنی «نجات‌دهی مسیح» و به سریانی، «بختی یاشوع» به معنی «خدمتکار یاسوع» است (۲۴-۲۶). قدما، اغلب، این کلمه را مرکب از دو کلمه‌ی سریانی «بخت» (عبد) و «یشوع» (عیسی مسیح) دانسته‌اند؛ اما به نظر می‌رسد که جزء اول، کلمه‌ی پهلوی «بخت» (بختگ: رهایی‌یافته) از «بختن» (نجات‌دادن و رستگارکردن) باشد که با «بختیشن» (رستگاری و رهایی) و «بختان» (نجات‌دهنده) هم‌ریشه است (۴). بی‌گمان، پیشینه‌ی حرفه‌ای و نفوذ خاندان بختیشوع در برابر بود که شکل‌گیری نام و مفهوم بیمارستان را در جهان اسلام ممکن ساخت (۵). اولین ارتباط بختیشوع با دستگاه خلافت عباسی، به زمان منصور برمی‌گردد. خلیفه در ۱۴۸ق/۷۶۵م به بیماری معده مبتلا شد و از آنجاکه پزشکان بغداد از معالجه‌ی وی عاجز ماندند، از حاجب خود «ربیع الخادم» خواست تا مجلس مشاوره تشکیل دهد. در این

شدند. گروهی بزرگ از نستوریان، در حدود ۴۸۳م، به ایران پناهنده شدند، به اشاعه‌ی مذهب خود پرداختند و مرکزی به نام «بیت لاپات»^۱ را که از بزرگترین و مهم‌ترین مراکز مذهبی مسیحیان ایران و حوزه‌ی دینی بزرگی بود، به وجود آوردند. به‌تدریج، دانشمندان در آنجا گرد آمدند و به آموزش پزشکی یونانی و آمیزش آن با طب ایرانی و هندی پرداختند (۴). بسیاری از استادان برجسته‌ی دانشگاه جندی‌شاپور، عیسوی بودند. در این زمینه، سیاست پادشاهان ساسانی و خلفای اموی و عباسی، در ترجیح اطبای مسیحی یا سریانی بر اطبای بومی، مؤثر بود (۱۶).

کار جندی‌شاپور در دانش پزشکی همچنان رو به ترقی گذاشت و پزشکان بومی، بر اساس طبیعت سرزمین خود، آن‌چنان به درمان بیماران پرداختند که این دانش رو به پیشرفت گذاشته و گروهی از ایشان، در شیوه‌های درمانی، بر یونانیان و هندیان برتری یافتند. از آن جاکه پزشکان جندی‌شاپوری، دانش‌ها را از هر فرقه‌ای فرامی‌گرفتند و بر آنچه که خود با آن آشنایی داشتند می‌افزودند، در حوزه‌ی دانش پزشکی‌شان قوانین و کتاب‌ها فراهم آوردند که بر فضل و فزونی دانش ایشان دلالت دارد (۱۴، ۱۷ و ۱۸).

در واقع، می‌توان گفت بیمارستان‌ها و مراکز علمی متعددی که در ممالک اسلامی و بعدها، در اروپای مسیحی تأسیس شدند، از سنت جندی‌شاپور بهره و الهام گرفتند. در دانشکده‌ی جندی‌شاپور، علاوه بر دانشمندان سریانی و یونانی، تعدادی از اطبای هندی نیز، فعالیت می‌کردند و چند کتاب هندی را به زبان پارسی ترجمه کردند. ایرانیان در این دانشگاه بین‌المللی؛ طب کشورهای مختلف را با تصرفاتی پذیرفته و آن را تکمیل کردند؛ در نتیجه، طبی ایجاد شد که از طب یونانی، هندی و زرتشتی فراتر رفت و بدین ترتیب، طب خاص ایرانی جندی‌شاپور به وجود آمد (۱۹-۲۱).

1. Beit Lapat

کرد؛ همچنین، جورجیس صاحب کتابی به نام کناش^۱ به زبان سریانی است که حنین بن اسحاق، آن را به عربی ترجمه کرده است؛ اگرچه این کتاب، امروزه، در دست نیست (۷)؛ البته قبل از جورجیس، تعدادی از اطبایی که در خدمت امویان بودند، برخی کتب طبی برای خلفای اموی به عربی تألیف کرده بودند (۲۴).

بازگشت جورجیس به جندی‌شاپور

جورجیس، نزدیک به چهار سال، در بغداد طیب مخصوص خلیفه محسوب می‌شد. بعد از آن، به بیماری مبتلا شد. زمانی که خلیفه به عیادت وی رفت، جورجیس گریه کرد و از خلیفه خواست تا اجازه دهد به وطنش بازگردد و یکبار دیگر، خانواده‌اش را ببیند. خلیفه از وی خواست تا مسلمان شود؛ اما جورجیس گفت که مایل است به کیش اجدادی خود باشد، خواه به بهشت یا به دوزخ برود. خلیفه به وی گفت: «با آنکه دوری تو بر من ناگوار است و در طول این مدت، در بغداد بوی بیماری به مشام نرسیده است، اجازه‌ی مراجعت می‌دهم» (۷). جورجیس، شاگرد خود، عیسی بن شهلافا، را برای خدمت به خلیفه در بغداد گذاشت. خلیفه دستور داد که جورجیس را با ده هزار دینار، همراه یکی از مستخدم‌ها به جندی‌شاپور بفرستند و اگر در مسیر بمیرد، او را کنار پدرانش به خاک سپارند. جورجیس، در سال ۱۵۲ق/۷۶۹م، به جندی‌شاپور بازگشت. او، بعد از بازگشت به ایران، مجدداً در بیمارستان جندی‌شاپور مشغول به خدمت شد. مدتی بعد، زمانی که منصور مجدداً بیمار شد، از جورجیس خواست تا به بغداد آید؛ ولی جورجیس به دلیل افتادن از پشت‌بام، قادر به حرکت نبود و نتوانست به نزد خلیفه مراجعت کند؛ لذا، طبیعی دیگر به نام ابراهیم را به پیش منصور فرستاد که تا آخر عمرش، در دربار خلیفه اقامت کرد (۷، ۲۲).

تاریخ دقیق وفات جورجیس معلوم نیست. شاید بعد از سال ۱۵۲ق/۷۶۹م، چند سالی زنده بوده است. بعد از مرگ،

جلسه، همگی توافق کردند که جورجیس طیب و رئیس بیمارستان جندی‌شاپور را به بغداد احضار کنند (۲۴و). جورجیس از رفتن به بغداد امتناع کرد؛ اما حاکم جندی‌شاپور وی را، به اجبار، به آنجا فرستاد. جورجیس، به ناچار، امور بیمارستان را به پسرش بختیشوع واگذار کرد و با دو نفر از شاگردان خود، ابراهیم و عیسی بن شهلافا، به بغداد رفت. آن‌ها، در دربار منصور، او را به فارسی و عربی دعا کردند که باعث تعجب خلیفه شد (۲۷)؛ زیرا جورجیس، مردی باوقار و زبان‌آوری باهویت بود. منصور از او به خوبی استقبال کرد و پرسش‌هایی از او پرسید. از آنجاکه جورجیس توانست به خوبی، به سؤال‌های منصور پاسخ دهد، بیشتر در دل او جای گرفت (۲۴و۲۸).

معالجه‌ی منصور

منصور بیماری خود را شرح داد و جورجیس با دقت گوش کرد و اظهار داشت که تو را به زودی معالجه می‌کنم. خلیفه به وی خلعت داد و در کاخی مخصوص، از او پذیرایی کردند. روز دیگر، جورجیس دارویی مناسب به خلیفه داد و او بهبود یافت. خلیفه مانع بازگشت جورجیس به جندی‌شاپور شد (۲۴و۷)؛ منصور، جورجیس را مردی باایمان در دینش دید و بیشتر مجذوب او شد. او می‌دانست که جورجیس، بی‌خانواده به بغداد آمده؛ بنابراین، سه کنیز رومی و سه هزار دینار به منزل وی فرستاد. جورجیس در خانه نبود و وقتی بازگشت، کنیزان را پس فرستاد. وقتی منصور او را مؤاخذه کرد، جورجیس در جواب گفت ما مسیحی‌ها بیشتر از یک زن نمی‌توانیم اختیار کنیم و تا او زنده است، زنی دیگر نمی‌گیریم (۲۴و۷). منصور، پاکدامنی جورجیس را پسندید و اجازه داد که درمان زنان حرمسرا را هم بر عهده گیرد؛ بدین ترتیب، مقام جورجیس نزد خلیفه بسیار ارجمند شد. از آنجاکه وی به تألیف علاقه داشت و به زبان‌های عربی، سریانی، پهلوی و یونانی مسلط بود، علاوه بر کتبی که به سریانی تألیف کرده بود، پاره‌ای کتب طبی از یونانی به عربی برای منصور ترجمه

1. Konash

همان‌گونه که خواسته بود، در آرامگاه اجدادی‌اش مدفون شد. از میان شاگردان جورجیس، پسرش، بختیشوع، در مدت اقامت پدر در بغداد، از سوی او به سرپرستی بیمارستان جندی‌شاپور منصوب شده بود. عیسی‌بن‌طاهربخت نیز، در اواخر ایام حیات جورجیس، سرپرستی بیمارستان را برعهده داشت (۲۲).

آمدن بختیشوع دوم به بغداد (۱۵۸ تا ۱۶۹ق/ ۷۷۵ تا ۷۸۵ م)

در زمان خلافت مهدی، بختیشوع دوم (وفات ۱۸۵ق/ ۸۰۱م) که دومین فرد ممتاز این خاندان بود، برای معالجه‌ی هادی، ولیعهد، به بغداد فراخوانده شد. ابن‌ابی‌اصبغه از وی چنین می‌نویسد که کناش و تذکره را برای پسرش تألیف کرده است (۲۷)؛ اما به دلیل حسادت ابوقریش عیسی که پزشک دربار بود و ناراحتی خیزران، همسر مهدی، به جندی‌شاپور برگردانده شد. در زمان بیماری و مرگ، هادی‌خلیفه در جست‌وجوی طبیبی حاذق بوده است؛ اما به یاد پزشک معالج خود نمی‌افتد و پزشکی هندی، به نام عبدبن‌نصر را به دربار می‌آورد (۲۸و۷). گویا هادی، بختیشوع را هم به بغداد دعوت می‌کند؛ اما قبل از رسیدن وی، خلیفه در سال ۱۷۰ق/ ۷۸۶م فوت می‌کند (۴).

در سال ۱۷۱ق/ ۷۸۷م که خلافت به هارون‌الرشید رسید، وی به دلیل بیماری سردرد، از یحیی‌بن‌خالد خواست تا طبیبی حاذق را احضار کند. یحیی برمکی به هارون گفت که ابوقریش، طبیب پدر و مادرت بوده است و در درمان سردرد مهارت کامل دارد. هارون به این نکات توجهی نداشت. پس از آن، یحیی، بختیشوع را معرفی کرد. هارون چیزی درباره‌ی او نمی‌دانست و حتی خبر نداشت که وی هنوز در قید حیات است. مجدداً، بختیشوع به دربار خلیفه احضار و هارون، یحیی برمکی را به مصاحبه با وی مأمور کرد. یحیی هم ابوقریش طیفوری و ابن‌سرایون را مأمور مصاحبه با بختیشوع کرد

نقش جبرئیل بن‌بختیشوع در دربار خلافت

جبرئیل با پدرش در بغداد بود و در زمانی که جعفر برمکی مریض شد (۱۷۵ق/ ۷۹۱م). بختیشوع، به جای خود، پسرش را که به نظر وی بیش از او می‌دانست و پزشکی بی‌نظیر بود، نزد جعفر برمکی فرستاد (۲۷و۱۴). جبرئیل پزشک مخصوص هارون‌الرشید شد. او، نزدیک به ده سال، در دربار با پدرش همکاری بود و با خدمت وی در دربار، شهرت و ثروت خانوادگی آن‌ها بیش‌ازپیش شد. معالجه‌ی

موفقیت‌آمیز یکی از کنیزان حرم‌سرای هارون که بر اثر می‌گساری شبانه، فلج شده بود، باعث انتصاب جبرئیل به سمت پزشک دربار شد (۲۲ و ۳۰). گفته می‌شود جبرئیل با وارد کردن شوک عصبی او را درمان کرد (۷). این داستان از طریق ابن‌سینا به منابع دیگر راه یافته؛ اما به پزشکی گمنام نسبت داده شده است (۳۱)؛ بدین ترتیب، جبرئیل، بیش‌ازپیش، نزد هارون‌الرشید مقرب شد و چون پزشکی حاذق بود، تحف و هدایایی فراوان از سوی وزرا، امرا و بزرگان عباسی دریافت می‌کرد. شکوه و جلال زندگی وی در بغداد، زبانزد خاص و عام بود و ثروتی فوق‌العاده برای خود فراهم آورد (۱۴، ۷ و ۳۲). ثروت به‌جامانده از جبرئیل راه بعد از مرگش، حدود ۸۹ میلیون درهم دانسته‌اند (۷)؛ همچنین، برخی درآمد املاک مزروعی او را از جندی‌شاپور، شوش، بصره و عراق، هر سال، بعد از صرف هزینه، صد هزار درهم نوشته‌اند (۳۲).

زندگی جبرئیل و شکوه و تجملی که در بغداد داشت، با خلیفه برابری می‌کرد و می‌توانست ادعا کند که اساس معلومات پزشکی او درس‌های علمی و عملی بوده که از پدرش فراگرفته است؛ اما هیچ‌یک از فرزندان او، نمی‌توانستند چنین ادعایی کنند و با وجود اینکه یکی از افراد این خاندان تا زمان عضدالدوله در دربار خلیفه به خدمت مشغول بود، برتری و فضیلت علمی این خاندان با ثروت و شخصیت فوق‌العاده‌ای که جبرئیل کسب کرده بود به سرعت از بین رفت و چیزی باقی نماند (۲۲).

جبرئیل نسبت به عرب تعصبی نداشت و به مذهب خود و اینکه از جندی‌شاپور است، افتخار و به پارسی صحبت می‌کرد. برای ترجمه‌ی کتب بقراط و جالینوس از یونانی به عربی و سریانی، که از عوامل مهم و اساسی بنیان طب اسلامی محسوب می‌شود، از عده‌ای از دانشمندان صائبی استفاده کرد (۷). مدت اقامت جبرئیل در بغداد، جمعاً، ۲۳ سال طول کشید. او در مدت خدمت خود در دربار، پزشک برامکه هم محسوب می‌شد و نزدیک به سیزده سال، در خدمت این

خاندان بود و بارها به مأمون می‌گفت این رفاه و نعمت نه از تو و نه از پدرت به من رسیده است؛ بلکه آن را از یحیی‌بن‌خالد و فرزندانش دارم (۲۷ و ۳۳). در شبی که افراد این خاندان از قدرت برکنار شدند، حاضر و ناظر اوضاع بود. جبرئیل، از چند روز پیش، دریافت بود که هارون‌الرشید اشتهای خود را به غذا از دست داده؛ اما هیچ‌گونه علت یا مرضی را در وجود وی تشخیص نداد. جبرئیل به خلیفه توصیه کرد آب‌وهوای خود را تغییر دهد. هارون در خروج از شهر، جبرئیل و جعفر را نیز همراه خود برد. این تغییر آب‌وهوا مؤثر واقع نشد. در روز جمعه، هارون، جبرئیل را مرخص کرد و خواست با جعفر غذا بخورد و خوش بگذرانند. جبرئیل شاهد صحنه‌ای بود که هارون دست جعفر را تا مسافتی در دست خود داشت. آن شب جعفر و جبرئیل با هم شام خوردند و بعد از شام، مسرور، رئیس جلادان، هرثمه معاون او و گروهی سرباز وارد شدند و جعفر را با خود بردند و به قتل رساندند. نیم ساعت بعد از قتل جعفر، هارون، جبرئیل را نزد خود خواند. جبرئیل با صحنه‌ی دلخراش سر جعفر که در طبق گذاشته شده بود، مواجه شد (۷). سقوط خاندان برامکه تغییری در وضعیت جبرئیل به وجود نیاورد؛ هارون‌الرشید، همانند سابق، هدایا و تحفی فراوان برای وی ارسال کرد و حتی در سفر حج، او را همراه خود برد و زمانی که به علت بردن یک مسیحی به مکه از او انتقاد کردند، جواب داد که قوام جهان اسلام به وجود خلیفه بستگی دارد و قوام خلیفه در دست این مرد است (۷). گفته می‌شود که در جریان بیماری آخر و مهلک خلیفه، به علت اشکال‌های بسیار ساده‌ی حرفه‌ای، جبرئیل دچار سقوط و حتی محکوم به مرگ شد؛ اما عاقبت، با وساطت وزیر، از مرگ نجات یافت. برخی منابع هم نوشته‌اند که در سال ۱۹۳ق/ ۸۰۹م که هارون در طوس بیمار شد، جبرئیل به دلایلی نامعلوم، مغضوب خلیفه گردید. برخی صراحت لهجه‌ی او را باعث خشم خلیفه دانسته‌اند. اسقفی از فارس را به بالین خلیفه احضار می‌کنند و

شهر مدائن، در دیر «سنت‌سرجیوس»^۱، به خاک سپردند (۲۲و۷). داستان‌هایی زیاد روایت کرده‌اند که بر هوش و علم او دلالت می‌کند و نویسندگان، بزرگ‌مردی، بخشندگی و انسان‌دوستی او را ستوده‌اند (۲۷و۱۴).

معروف است که جبرئیل، در دربار هارون‌الرشید، صاحب چنان قدر و منزلتی بود که هارون به امضای دولت خود نوشته «کل من کان له الی حاجه، فلیخاطب بها جبرئیل؛ لانی افعال کل ماسیئنی فیه و یطلبه منی»، هرکس حاجتی از من دارد، جبرئیل را بخواهد؛ به دلیل آنکه هرچه جبرئیل طلب کند، من به آن عمل می‌کنم (۷). جبرئیل، سه‌بار، زبیده، مادر جعفر، را درمان کرد و سیصد هزار دینار زر مسکوک انعام گرفت. از جمله تألیف‌های وی، رساله‌ی مطعم و مشرب است که به نام مأمون تألیف کرده؛ همچنین، کتابی در «مدخل طب»، «باه»، «بخور»، و «کناسی» رساله مختصر در طب است (۲۲و۷). کناسی که در طب به زبان سریانی است، شامل گفته‌هایی از جالینوس و بقراط و دیگران است (۳۴).

جبرئیل فن ترجمه را هم توسعه بخشید و در جنبش ترجمه‌ی کتب علمی از یونانی به سریانی و عربی، نقشی مهم ایفا کرد. با تشویق وی، هارون، افرادی را برای جمع‌آوری کتب پزشکی یونان، به روم فرستاد. به طوری که گفته‌اند حنین‌بن‌اسحق را وی مورد تشویق قرار داده است. حنین برای جبرئیل کتابی در تشریح بدن از یونانی به عربی ترجمه کرد. با آنکه حنین جوان بود و جبرئیل مسن، جبرئیل برای حنین احترام فوق‌العاده‌ای قائل بود و معتقد بود که اگر حنین زنده بماند، آثارش، تألیف‌های سرجیوس را تحت‌الشعاع قرار خواهد داد (۲۲و۷).

جبرئیل، با توجه به لیاقتی که حنین در ترجمه‌ی آثار نشان داد، او را به خلیفه معرفی کرد و باعث منصوب شدن او به ریاست دارالحکمه شد (۲۲). جبرئیل معتقد بود که مترجمان،

چون از جبرئیل بدگویی می‌کند، هارون دستور قتل وی را می‌دهد؛ اما فضل‌بن‌ربیع جان جبرئیل را نجات می‌دهد (۲۸). بعد از روی کار آمدن امین، جبرئیل محبوبیتش را بازیافت و مجدداً، به سمت پزشک سلطنتی منصوب شد. در دوره‌ی کوتاه خلافت امین، تنها مطلبی که از جبرئیل ثبت شده، این است که خلیفه شیعی در حالت مستی او را مجبور کرد به جای رئیس محافظان، همه‌ی شب را به پاسداری و قدم‌زدن مشغول باشد (۷). در سقوط بغداد به دست لشکریان خراسانی و قتل امین، مردم عوام، منزل جبرئیل را غارت کردند. مأمون به دلیل ترک خدمت، از جبرئیل دلگیر بود و به همین دلیل، جبرئیل به دستور وی و به دست حسن‌بن‌سهل، وزیر خلیفه، به زندان افتاد. او مدتی در حبس بود؛ اما در سال ۲۰۲ق/ ۸۱۷م، به دلیل بیماری حسن‌بن‌سهل، آزاد شد و حسن را معالجه کرد (۷).

اما در سال ۲۰۵ق/ ۸۲۰م، جبرئیل دوباره مغضوب خلیفه شد و مأمون که بعد از شش سال اقامت در مرو، به بغداد وارد می‌شد، میخائیل پزشک را که شوهر خواهر جبرئیل بود، به خدمت فراخواند و جبرئیل را خانه‌نشین کرد. در سال ۲۱۰ق/ ۸۲۵م، مأمون بیمار شد و پزشک‌ها از معالجه‌ی وی عاجز ماندند. دوستان جبرئیل، مأمون را به احضار جبرئیل ترغیب کردند. جبرئیل، در مدت پنج روز، خلیفه را درمان و محبوبیت خود را بازیافت. به دستور مأمون، اموالش را به وی بازگرداندند و مقام سابقش را دوباره به دست آورد؛ اما وی، همانند گذشته، درصدد ازدیاد ثروت خود بود (۲۲و۷). جبرئیل مردی خلیق، مهربان و مردم‌دار بود و از هر جهت، صفات یک پزشک خوب را داشت.

در سال ۲۱۳ق/ ۸۲۸م، زمانی که مأمون مشغول تدارک لشکرکشی در برابر یونان بود، جبرئیل به‌سختی بیمار شد و تقاضای معافیت از همراهی کرد. او، به جای خود، پسرش بختیشوع را فرستاد و در غیاب خلیفه در بغداد درگذشت. به موجب وصیتی که به دامادش میخائیل کرده بود، جبرئیل را در

1. Sergius

کتاب‌های بقراط و جالینوس را برای اطبا، به‌عنوان ابزار کار، تهیه می‌کنند و این امر مانند آن است که آنان سازندگان شمشیر و اطبا شمشیرزنان هستند؛ از آنجاکه شمشیرگر شمشیر را از فولاد می‌سازد، نمی‌تواند از آن استفاده کند، این شمشیرزن است که از آن استفاده می‌کند (۷).

نقش بختیشوع بن جبرئیل در دستگاه خلافت

بختیشوع سوم، بعد از درگذشت جبرئیل، در سال ۲۱۳ق/ ۸۲۸م، به بغداد رفت و جای او را گرفت و به سمت طبیب خاص خلیفه و رئیس پزشکان درباری منصوب شد. وی دوره‌های خلافت مأمون، معتصم، واثق، متوکل، منتصر، مستعین، معتز و مهدی را درک کرده و در مقایسه با پزشکان دیگر، جایگاهی والا داشته است (۱۷). ثروت و حشمت بختیشوع در زمان خلیفه الواثق، باعث حسادت ابن‌زیات وزیر و ابن‌ابی‌داود قاضی شد. در اثر سعایت این دو، خلیفه بختیشوع را به جندی‌شاپور تبعید و دستور مصادره اموالش را صادر کرد (۲۳۰ق/ ۸۴۴م). بختیشوع، نزدیک به پنج سال، از دربار خلافت دور بود، تا اینکه الواثق دچار بیماری استسقا شد و او را دوباره به دربار احضار کردند؛ اما وقتی به سامرا رسید، خلیفه درگذشته بود.

دوران حشمت و جلال این پزشک در خلافت معتصم و متوکل بوده است (۷). بختیشوع در دربار معتصم، به‌خوبی، شناخته شده بود. متوکل با این پزشک مسیحی رفتاری خوب داشت و به او اجازه داد از مال و ثروت هنگفتی که خاندانش فراهم کرده بودند، استفاده کند (۲۲)؛ حتی خلیفه، با وجود سفاکی و ستمگری، در برابر بختیشوع ساکت می‌ماند؛ زیرا وی نزد خلیفه محترم و معزز بود. حتی گفته شده دسیسه‌های بختیشوع، موقعیت حنین‌بن‌اسحق را در دربار خلیفه‌متوکل متزلزل کرده است (۲۲). با این وصف، کار بختیشوع در دربار متوکل، رونقی زیاد یافته بود و بیشتر روایاتی که درباره‌ی معالجه‌های اوست، به همین دوره مربوط می‌شود (۲۷). بختیشوع، در شهر بغداد، خانه‌ای گشاده داشت؛ همه‌کس

از بزرگ و کوچک از مال او متمتع بودند و هرکس بر او وارد می‌شد، یک قوطی بخور، همراه یک قوطی زغال به وی هدیه می‌داد. این قوطی بخور و زغال مأخوذ از عادت‌ی در جندی‌شاپور بود که بدان‌وسیله، فضای اتاق‌ها و خانه را معطر می‌کردند (۷). مهمانی‌ای که بختیشوع در کمال وفاداری برای خلیفه ترتیب داده بود، باعث شد چشم حسد و طمع خلیفه بر اموال او دوخته شود. گفته می‌شود روزی متوکل، با پنج هزار نفر از ملتزمان رکاب و خدام و فراش، به خانه‌ی بختیشوع رفت و چون وی از خلیفه، به‌خوبی، پذیرایی کرد و برای ملتزمان رکاب، پنج هزار سفره‌ی خوراک مرتب کرد، این امر باعث حسادت متوکل به کثرت تجمل و حشمت و ثروت وی شد. چند روز بعد، بختیشوع از سمت خود معزول و اموالش ضبط گردید؛ حتی زغال‌ها و هیمه‌های خانه‌ی او را که قبلاً، از آن چشم پوشیده بودند، بعداً، گرفتند و فروختند و عواید آن را تحویل خلیفه دادند (۷ و ۲۲).

در زمان متوکل، حداقل دوبار، اموال بختیشوع ضبط و خودش به بغداد و بصره تبعید شد. یکبار، در سال ۲۴۴ق/ ۸۵۸م که به دلیل اموال هنگفتش بود و بار دیگر، در آخرین سال خلافت متوکل، سال ۲۴۷ق/ ۸۶۱م، که به دلیل آگاهی احتمالی بختیشوع از توطئه‌ی قتل خلیفه بود. وی یک سال در تبعید بود تا اینکه مستعین، او را به دربار فراخواند و بختیشوع در زمان این خلیفه و معتز و مهدی، کارش را ادامه داد. از جمله آثار بختیشوع می‌توان به کتابی راجع به حجامت اشاره کرد، رساله‌ای با نام *تدبیر البدن* در پاسخ به مأمون، *نصائح البرهان فی الادویه المركبه*، کتاب کوچکی به نام *علم الازمان و الابدان*، رساله‌ای با عنوان *مخفیات الرموز فی طب و نبذه فی طب* نوشته است (۲۷).

تصور می‌شود قسمتی از ثروت بختیشوع به او برگردانده شده باشد؛ زیرا بعد از خود، سه دختر به یادگار گذاشته که هر یک به علت تجهیزه‌ی فراوانی که داشته‌اند، از نفوذ بسیار در مقامات درباری برخوردار بوده‌اند (۲۲). گفته می‌شود در

کتاب المطابقه بین قول الانبياء و الفلاسفه، مقاله‌ای به نام الردّ علی اليهود و... اشاره کرد (۷). آخرین پزشک این خاندان، عبیدالله، پسر جبرئیل، است. او از دوستان ابن‌بطلان که در میافارقین می‌زیسته، بوده است و آثاری چون: مناقب الاطبا، التواصل الی حفظ الناسل، مقاله فی الاختلاف بین الالبان الروضه الطیبه و... را تألیف کرده است (۲۷).

شجره‌ی نسب خاندان بختیشوع چنین است:

۱. بختیشوع اول
۲. جورجیس بن بختیشوع، پزشک منصور، وفات ۱۵۲ق/۷۶۹م.
۳. بختیشوع دوم، پسر جورجیس، پزشک مهدی، هادی و هارون، وفات ۱۸۵ق/۸۰۱م.
۴. جبرئیل بن بختیشوع دوم، پزشک هارون، امین و مأمون، وفات ۲۱۳ق/۸۲۸م.
۵. بختیشوع سوم، پسر جبرئیل، پزشک المعتز، وفات ۲۵۶ق/۸۷۰م.
۶. عبیدالله بن جبرئیل، پزشک متقی، وفات ۳۲۹ق/۹۴۰م.
۷. یحیی (یوحنا) بن بختیشوع سوم، وفات ۳۹۶ق/۱۰۰۵م.
۸. جبرئیل دوم، پزشک عضدالدوله، وفات ۳۹۷ق/۱۰۰۶م.
۹. بختیشوع چهارم، پسر یحیی، پزشک مقتدر، وفات ۳۲۹ق/۹۴۰م.

نتیجه‌گیری

با روی کار آمدن عباسیان، نگرش طبقاتی و برتری عرب بر عجم، تقریباً، کم‌رنگ شد و خلفا به حضور ایرانی‌ها، بیشتر علاقه پیدا کردند. نزدیکی بغداد به کانون علمی جندی‌شاپور و حضور وزیران باکفایت ایرانی در دربار خلافت اسلامی و علاقه و حمایت نخستین خلفای عباسی از علم و ادب، منجر به نهضت علمی و فرهنگی ترجمه در جهان اسلامی شد. دانشگاه گندی‌شاپور، در قرن سوم میلادی و به دستور شاپور اول، پادشاه ساسانی، تأسیس شد که محل تلاقی طب یونانی،

زمان خلافت المهتدی بالله، بختیشوع به وی شکایت کرد که املاک و اموالش در روزگار متوکل از او گرفته شده است. المهتدی دستور داد نه تنها اموال بختیشوع بازگردانده شود، بلکه هرچه خواسته دارد از خزانه به وی واگذار شود (۲۷). شایان ذکر است که حرمت و نفوذ بختیشوع در دوره‌ی متوکل به حدی بود که خلیفه، شاعر دربار، علی بن مهم، را به دلیل شعری که در هجای پزشک سروده بود، یک سال به زندان انداخت و بعد به خراسان تبعید کرد (۲۸).

نقش جبرئیل بن عبیدالله (۳۹۶ق/۱۰۰۶م)

عبیدالله اول، کارمند دربار خلیفه‌المقتدر و سه دختر، از بازماندگان بختیشوع بودند که به دلیل اموال پدری‌شان با دولت درافتادند. جبرئیل سوم، فرزند عبیدالله اول، است. یوحنا بن بختیشوع پزشک مخصوص الموفق، پسر متوکل، بود و کتب بسیاری را از یونانی به سریانی ترجمه و فی‌ما یحتاج الیه الطیب من عدم النجوم را تألیف کرده است. بختیشوع بن یوحنا از بزرگترین طبیبان دربار مقتدر بوده و بعد از آن، به دربار خلیفه‌الراضی درآمد است (۲۷). جبرئیل بن عبیدالله بن بختیشوع در بیمارستان بغداد تلمذ کرد و در سال ۳۳۴ق/۹۴۵م که معزالدوله دیلمی بغداد را فتح کرد، نماینده‌ی وی با جبرئیل آشنا و کنیز بیمارش را معالجه و هدایایی بسیار از نماینده‌ی معزالدوله دریافت کرد. او در آغاز حکومت عضدالدوله دیلمی به شیراز رفت و با رساله فی عصب العین به خدمت امیر رسید. جبرئیل، مدت زمانی، در فارس اقامت داشت و در سال ۳۶۴ق/۹۷۵م، همراه عضدالدوله به بغداد رفت و در بیمارستان این شهر، مشغول به کار شد. او به دلیل بیماری صاحب‌بن‌عباد به ری بازگشت و بعد از معالجه‌ی وی، در انجمن مناظره‌ای که صاحب ترتیب داده بود، سربلند شد. او کُناسی در معالجه‌ی اعضای بدن نوشت و بعد، به بغداد بازگشت. در این سال‌ها، جبرئیل بین بغداد و ری در رفت‌وآمد بود. از جمله آثار جبرئیل، می‌توان به رساله‌ی الم الدماغ بمشارکه فم المعده و الحجاب الفاصل،

فرزندان بختیشوع اگرچه اعتبار علمی پدرشان را نداشتند، به امور سیاسی مشغول و مقرب درگاه بودند. حضور پزشکان نسطوری در دربار خلافت عباسی، بیانگر نوعی سهل‌گیری به اندیشمندان مذاهب دیگر بود که به حرکت علمی و فرهنگی سرعتی بیشتر بخشید. از سوی دیگر، گشاده‌دستی خلفای عباسی در دادن هدایا و بخشش‌های فراوان به اهل علم و هم‌نشینی با آن‌ها، از جمله خاندان بختیشوع، باعث ماندگاری بیشتر خلافت آن‌ها شد؛ اما در دوران خلافت متوکل، به علت سخت‌گیری در مسائل دینی و تعصب نسبت به غیرمسلمانان، حرفه‌ی پزشکی تحت فشار قرار گرفت و درباره‌ی خاندان بختیشوع هم اعمال فشارهایی صورت گرفت؛ باین‌حال، در زمان خلافت المهتدی بالله، دوباره اوضاع به نفع این خاندان طیب بهبود یافت و تا زمان آخرین پزشک این خاندان، عبیدالله پسر جبرئیل، حشمت و جلال آن‌ها افزون‌تر شد.

یادداشت

علاقه‌مندان به تحقیق و پژوهش بیشتر در خصوص پیشینه‌ی تاریخی و فعالیت‌های علمی انجام‌گرفته در جندی‌شاپور، می‌توانند کتاب دانشگاه گندی‌شاپور (۱۳۸۴)، تألیف ناصر تکمیل همایون، را مطالعه کنند. این کتاب در شش فصل، به دانش‌پژوهی و پیشینه‌ی آموزش عالی در ایران، شکوفایی علمی و فرهنگی عصر ساسانی، شکل‌گیری تاریخی شهر گندی‌شاپور و بنای آموزشگاه عالی در آن شهر، گسترش اسلام و التقاط تمدن‌ها و جایگاه و منزلت آموزش در نظام ارزشی پرداخته و حاوی اطلاعاتی سودمند برای پژوهشگران است (۳۵).

هندی، زردستی و سربانی بود. علم پزشکی این دانشگاه، در اواخر دوره‌ی ساسانی و هم‌زمان با اوایل دوره‌ی اسلامی، به اوج شهرت رسید و خدماتی بی‌نظیر به طب اسلامی ارائه داد. از پزشکان برجسته‌ی این دانشگاه، خاندان بختیشوع هستند که پزشکان ویژه‌ی خلفای عباسی بوده‌اند. استفاده از خاندان‌های مهم، به‌ویژه پزشکان، در دربار و واگذاری مقامات مهم به این قشر از جامعه، حاکی از اهمیت علم طب و التفات خلفای عباسی به این مسأله است و نشان می‌دهد که همواره در تاریخ ایران، این گروه از جامعه، از جایگاهی مهم برخوردار بوده‌اند؛ از جمله نمونه‌های بارز این مسأله، حضور اطبای ایرانی در دستگاه خلافت از زمان خلافت منصور عباسی به بعد است. حضور پزشکان به حدی پررنگ بوده که منصب وزارت که در دوران عباسی شکل گرفته، اغلب، در اختیار این گروه قرار می‌گرفته است. خاندان بختیشوع، از زمان منصور، به دلیل مهارت در پزشکی، تسلط به زبان‌های یونانی، پهلوی و عربی و حسن سیرت و کاردانی، توانستند انحصار علم پزشکی را تا نسل‌ها در خاندان خود حفظ کنند و از نزدیکان و محارم خلفای عباسی شوند. حمایت هارون‌الرشید و مأمون از فعالیت‌های علمی و فرهنگی، در کنار حضور فعال وزرای کاردان ایرانی، سبب شد تا این دوره، به عصر زرین فرهنگ و تمدن اسلامی اشتها یابد و به برکت حضور طولانی خاندان بختیشوع در دربار، مقدمات اصلی تکوین و تکامل علم طب و نخستین مراحل نهضت ترجمه فراهم شود. جورجیس بن بختیشوع، نخستین فردی بود که کتب پزشکی یونانی را به زبان سربانی ترجمه کرد. خاندان او و فرزندان، سالیان طولانی، در دربار خلفای عباسی زندگی کردند.

منابع

- 1- Sarmadi MT. Research in the History of Medicine and Treatment of the World from the Beginning to the Present Day. V1. Tehran: Sarmadit; 1379. [in Persian]
- 2- Isaac Beck A. History of Hospitals in Islam. Translation by Noorullah Kasai. Tehran: Scientific and Cultural Publications, in collaboration with the Institute of Humanities Research and Development; 1384. [in Persian]
- 3- Lester G. The Historical Geography of the Land of the Eastern Caliphate. Translated by Mahmoud Erfan. Tehran: Scientific and Cultural; 1377. [in Persian]
- 4- Enayatullah R. Jundishapur, the Great Islamic Encyclopedia. Tehran: publishing center of the Great Islamic Encyclopedia; 1389. [in Persian]
- 5- Richterburneburg L. Bakhtichoush, Encyclopedia of the Islamic World. Tehran: Islamic Encyclopedia Foundation; 1375. [in Persian]
- 6- Hammu R. Mojaem al-Baladan. Beirut: Exported; 1388. [in Arabic]
- 7- Najmabadi M. Medical History in Iran after Islam. Tehran: Tehran University Press; 1375. [in Persian]
- 8- Spring MT. Samatal-Tawarkhah and Al-Qasd, Imam Khomeini. Tehran: World of Books; 1347. [in Arabic]
- 9- Farshad M. History of Science in Iran. Tehran: Amir Kabir; 1365. [in Persian]
- 10- Farhadi M. [Negahi be daneshgah Jondi Shapur az tolou ta ofoul]. Proceedings of the International Congress of Medical History in Islam and Iran. V 2. Tehran; 1375; Tehran, Iran; Institute for the Development of Knowledge and Research of Iran; 1375. [in Persian]
- 11- Aram A. Science in Islam. Tehran: Soroush; 1366. [in Persian]
- 12- Safa Z. The History of Intellectual Sciences in Islamic Civilization until the Middle of the 5th Century, Tehran: Tehran University Press; 1346. [in Persian]
- 13- Zarrin Kob A. History of Iran after Islam. Tehran: Amir Kabir; 1389. [in Persian]
- 14- Khalati JA. History of Al-Hakma, by the efforts of the best-handed. Tehran: Tehran University Press; 1347. [in Prabic]
- 15- Alebbi AA. History of the Islamic Civilization. Tehran: The Mythology; 1372. [in Persian]
- 16- Kristen Sen A. Iran at the Sassanid era, translated by Rashid Yasemi. Tehran: Book Negarestan; 1383. [in Persian]
- 17- Ibn Nadim M. Al-Firdest. Translated by Mohammad Reza Tadasd. Tehran: Amir Kabir, 1366. [in Persian]
- 18- Ibne Ibrahimi. A short history of al-Dawl. Translated by Hashemullah Riazi and Mohammad Ali Tajpour. Tehran: Information; 1364. [in Persian]
- 19- Demirchi S. Medical Sciences and Hospitals in Islamic Civilization. Tehran: Khorshid Afarin; 1385. [in Persian]
- 20- Tajan Section H. History of Hospitals in Iran, Tehran: Research Institute of Humanities and Cultural Studies; 1379. [in Persian]
- 21- Tajbakhsh H. Iran Veterinary and Medical History. Tehran: National Veterinary Organization; 1372. [in Persian]
- 22- Algod C. Iranian Medical History and the lands of the Eastern Caliphate. Translated by Baher Forghani. Tehran: Amir Kabir; 1387. [in Persian]
- 23- Mohammadi Malayeri M. Iranian Pre-Islamic Iranian Culture. Tehran: Toos Publishing. In: Farzin Ghafouri. Jondishapur symbol of the progress of a civilization. Journal of Historical Sociology. 2012; 1(1): 33-42 . [in Persian]
- 24- Zeydan J. The History of Islamic Civilization. Translation by Ali Jawar Kalam. Tehran: Amir Kabir; 1369. [in Persian]
- 25- Mohammadi M. Jundishapur University in the early Islamic centuries. Articles and Reviews. 1350; 5,6. [in Persian]
- 26- Nasr SH. Science and Civilization in Islam. Translation by Ahmad Aram. Tehran: Kharazmi; 1359. [in Persian]
- 27- Ibn Abi Astyabeh. Ayoun al-Banbaa in the provinces of Al-Tabbaa. Cairo: Matbae Mostasfa Vahabi; 1299. [in Arabic]
- 28- Azarnash A. "Al Bakhtihoush", Great Islamic Encyclopedia. Tehran: Islamic Center's Great Encyclopedia; 1374. [in Persian]
- 29- Abraham Hassa H. Political History of Islam.

Translated by Abolghasem Payandeh. Tehran: Javida; 1376. [in Persian]

30- Matethan HA. Political History of Islam in Shahid Beheshti University. Tehran: Iran; 1381. [in Persian]

31- Ibn Sina. Al-Mobdah al-Mā'ad. Tehran: Islamic Studies Institute of the University of McGill; 1363. [in Arabic]

32- Garland J. Medical History. Translated by Ali Akbar Mojtahedi. Tabriz: Franklin Publishing; 1341. [in Persian]

33- John Ahmadi F. History of Islamic Culture and Intolerance. Tehran: Office of Exhibitions; 1378. [in Persian]

34- Ulieri D. Transmission of Greek Science to the Islamic World. Translated by Ahmad Aram. Tehran: Tehran University Press; 1342. [in Persian]

35- TakmilHomayoun N. Gandhi Shapour University. Tehran: Office of Cultural Studies; 2005. [in Persian]

The Role of Abbasid Caliphs in Transferring Doctors from the Bakhtiasha Family to Baghdad

Masoomeh Gharedaghi^{*1}, Golamreza Dustzadeh

¹Faculty Member Department of History, Islamic Azad University, Shabestar Branch, Shabestar, Iran.

²PhD student of Post- Islam Iran History, University of Khwarizm, Tehran, Iran.

Abstract

Gandhi Shapur was one of the largest medical centers in the late Sassanid and early Islamic schools in Baghdad. The doctors, who often had a field teaching at Gandhi Shapur, moved to the city during their transfer to Baghdad, and accordingly they gave a kind of scientific center to the capital of the new Islamic government. Among the doctors of this scientific center was the Bakhtiyad dynasty, which in this study we explored the role of this family in medicine. The study shows that Jundishapur University hosted a large number of Greek, Indian, Nestorian scholars and scholars working at the center, and the head of the Faculty of Medicine was led by the Bakhtiyad family. The desire of the Abbasid caliphs to boost the city of Baghdad such as the Sassanid Centers of Science and Technology, and their success in that area, were the factors that invited the scientists from Jindi Shapur and the caliphate support from them. The transfer of scientific activities of Ajar George Bin Bakhtih from Jindi Shapur to Baghdad was an introduction to the decline of the scientific star of this center and the influence of Iranian culture on Islam. Several factors such as the scientific need, attention and support of caliphs from scientists and conversion of the city of Baghdad to the center of the sciences were the causes for invitation of the Bakhtiyad family to Baghdad. In this study, we assess the activities of the Bakhtiyad family in the government of Abbasid caliphs.

Keywords: Baghdad, Doctors of the Bakhtiasheh family, Caliphate Abbasi

¹ * *Corresponding Author:* Email: garadagi_m@yahoo.com